**شیخ الائمه**

(صادق(ع))

مدینه سال .... :

والی مدینه دستور می‌دهد که خانه امام صادق (ع) را به آتش بکشند ...

خانه به آتش کشیده می شود اما به خواست خداوند متعال ( چون هنوز زمان شهادت ایشان فرا نرسیده) امام به طور معجزه‌آسایی همچون ابراهیم از آتش بیرون آمده و زنده می‌ماند.

بغداد ، قصر خلیفه عباسی :

خبر در حالی به خلیفه عباسی می رسد که مست از میخواری و لهو و لعب و پیشاپیش شادمان از شهادت امام است ... اما با شنیدن خبر عیشش کور شده و به شدت عصبانی می شود و همه جا را به هم می ریزد ....

پس از فروکش کردن عصبانیت ، منصور عباسی در خلوت با مشاوری که محرم اسرار و رفیق گرمابه و گلستان اوست سخن می گوید ، از سخنان او بر می آید که او خود نیز به امامت صادق (ع) یقین دارد اما حب قدرت و زور و ثروت مانع از ابراز و تن دادن به این حقیقت است و نفس عماره چاره ای جز تلاش برای شهادت ایشان برایش باقی نگذاشته است .

منصور عباسی شروع به تعریف کردن خاطرات خود می کند :

روایت خاطرات منصور عباسی :

عباسیان با حضور امام صادق در مدینه بسیار مشکل دارند . امام صادق (ع) پیروان خود را از هر نوع همکاری با عباسیان منع کرده و هیچ گاه زمامداران عباسی را خلیفه مسلمین نمی داند .

منصور عباسی بارها خود تلاش می کند تا امام صادق(ع) را به قتل برساند اما هیچگاه ( بطور معجزه آسایی) موفق نمی شود ... مثلا یک بار امام را به بغداد فرا می‌خواند تا به قتل برساند اما وقتی مقابل امام حاضر می‌شود، به دلیل دعایی که امام پیش از ورود به حضور او خوانده قادر به انجام این کار نمی شود ( معجزه ای دیگر از امام صادق (ع))

بازگشت به زمان حال :

منصور دوباره نامه ای به والی مدینه می نویسد و از او می خواهد تا هرطور شده امام صادق (ع) را به قتل برساند وگرنه باید حکومت بر مدینه را رها کرده و به چوپانی بپردازد .

والی مدینه از فرمان و نامه تازه‌ای که از خلیفه دریافت کرده خشمگین و عصبانی ست.

والی معتقد است که بزرگترین اشتباه بنی عباس، ادامه سنت کشتن امامان است.

روایت والی مدینه :

او به یاد می‌آورد که امام در تمامی این سال‌ها به تدریس علم و شاگردپروری مشغول بوده و در هیچ یک از قیام‌هایی که علیه عباسیان رخ داده، شرکت نکرده و اجازه مداخله پیروانش را هم نداده است.

بازگشت به زمان حال :

والی مدینه که دیگر خود را از انجام این ماموریت ناتوان می‌بیند ، یکی از مشاوران خود را که کینه‌ای دیرینه نسبت به بنی‌هاشم دارد، مامور انجام این کار می‌کند. مشاور، مزدوری را برای قتل امام استخدام می‌کند. او به مزدور می‌گوید که با این کار خود خدمت بزرگی به خلیفه عباسی خواهد کرد و پاداشی فراوان نزد او خواهد داشت . آن دو توافق می‌کنند که سه روز دیگر، ماموریت را انجام دهند.

در این سه روز، مزدور که جوانی سی ساله به نظر می رسد با شاگردان، خدمتکاران و مردم شهر مدینه ملاقات‌هایی دارد تا بتواند خود را به امام صادق (ع) نزدیک کند تا فرصت مناسبی برای کشتن او پیدا کند.

روایت مزدور :

مزدور در این ملاقات ها از زبان اطرافیان، شرح رفتار و منش امام با کودکان، شاگردان، خدمتکاران و ... را می‌شنود و بارها نسبت به کاری که می‌خواهد انجام دهد، شک می‌کند . نهایتا مامور قتل امام به امامت ایشان ایمان آورده و توبه می کند...

بازگشت به زمان حال :

در حالیکه مزدور توبه کرده و می خواهد واقعا شاگردی از شاگردان امام باشد و تصمیم دارد حقایق را برای امام بازگو کند توسط مزدور دیگری کشته می شود ( مشاور والی مدینه از اینکه بعد از گذشت چند روز خبری از مرگ امام نشنیده بود ، مامور دیگری را برای تکمیل نقشه قتل امام ارسال کرده بود)

قاتل ، در نقش یک مسافر که به قصد شاگردی امام به مدینه آمده نزد امام صادق می‌رود و انگور زهرآلود را به ایشان می‌دهد.

امام در بستر مرگ است را از نگاه یکی از خدمتکاران ایشان می‌بینیم. امام وصیت می‌کند که با قاتل او به بدی رفتار نشود و خانواده او مورد آزار و اذیت قرار نگیرد. بعد از خدمتکار خود می‌خواهد که همه بستگان و نزدیکان را جمع کند. رفته رفته خانواده و نزدیکان امام گرد او جمع می‌شوند...

امام در آخرین لحظات زندگی، در بستر مرگ است. همه خانواده و نزدیکان گرد او می‌آیند. پس از آن که همه حاضر می‌شوند، چشم باز می‌کند و به صورت اشکبار آنها نگاه می‌کند و می‌گوید: «ان شفاعتنا لاتنال مستخفاٌ بالصلوة»... و چشم از جهان فرو می‌بندد.

قصر والی مدینه، پیکی به سرعت به سمت بغداد می رود. خبر شهادت امام و نگرانی جدید آنها یعنی امام موسی کاظم را به منصور عباسی می رسانند...

اتفاقات و حدیث هایی که برای گره ها و قصه های کوچک داخل فیلم استفاده کرد :

|  |  |
| --- | --- |
|  | می‌دانیم که مشهورترین لقب حضرت«صادق» به معنای راست‌گو می‌باشد. اما از آن‌جا که همه ائمه اطهار(علیهم‌السلام) راست‌گو بوده‌اند، به طبع دادن این لقب به حضرت، باید دارای وجهی باشد. مشهورترین وجه در این باره، حدیثی است از زبان پیامبر(صلی‌الله‌علیه‌وآله) که در آن آمدن امام صادق(علیه‌السلام) و دعوای امامت از سوی جعفر کذاب را پیش‌گویی کرده است؛ بر اساس این حدیث، پیامبر اکرم(صلی‌الله‌علیه‌وآله) از مخاطبانش می‌خواهد که تا وقتی جعفر کذاب که فرزند امام هادی(علیه‌السلام) پیدا می‌شود به «جعفر بن محمد» جعفر صادق بگویند. جعفری که فرزند امام هادی(علیه‌السلام) و عموی امام زمان(عج‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف) است بعدا ظاهر می‌شود و ادعایی دروغین دارد و به او «جعفر کذاب» می‌گویند.[2]  دیگر روایات درباره لقب «صادق» خبری است به نقل از امام سجاد(علیه‌السلام) مبنی بر این‌که نام حضرت در آسمان «صادق» است.[3]  و نیز خبری متضمن این‌که میان حضرت و یکی از زعمای بنی‌عباس خصومتی برخواست و آنان از تربت پیامبر(صلی‌الله‌علیه‌وآله) داوری خواستند و از قبر ندا برخواست که در مدعای خود«جعفر» صادق است .ابوالفرج اصفهانی وجه لقب حضرت به صادق را از آن رو دانسته است که پیش‌گویی حضرت درباره کشته شدن نفس زکیه تحقق یافت؛ از همین رو ابوجعفر منصور وقتی به خلافت رسید، حضرت را صادق نامید، خود به هنگام نام بردن از حضرت از آن استفاده می‌کرد و این لقب برای حضرت شهرت یافت.[4] |
|  | سالمه ، كنيز حضرت صادق علیه السلام نقل كرده است: من هنگام شهادت آن حضرت حضور داشتم. ایشان بيهوش شد؛ همين كه به هوش آمد فرمود: به حسن بن على بن علي بن الحسين (كه مشهور به افطس بود) هفتاد دينار بدهيد و به فلان كس فلان مبلغ و به فلانى فلان مبلغ را بدهید. عرض كردم: آقا! به كسى پول مي دهى كه با كارد به شما حمله كرد و قصد كشتن شما را داشت؟! فرمود: مي خواهى از كسانى نباشم كه خداوند درباره آن ها فرموده‏ است: «وَ الَّذِينَ يَصِلُونَ ما أَمَرَ اللَّهُ بِهِ أَنْ يُوصَلَ وَ يَخْشَوْنَ رَبَّهُمْ وَ يَخافُونَ سُوءَ الْحِسابِ‏»، (رعد / 21) (و آنان كه آنچه را خدا به پيوستنش فرمان داده مى‏ پيوندند و از پروردگارشان مى‏ ترسند و از سختى حساب بيم دارند.) بله سالمه! خداوند بهشت را آفريد و آن را خوشبو كرد و بوى خوش آن از دو هزار سال راه به مشام مي رسد. ولى بوى بهشت را کسی که نافرمان پدر و مادر و قطع‏ كننده رابطه‏ خويشاوندى باشد، حس نخواهد كرد. (غیبت شیخ طوسی ص 128) |
|  | امام صادق علیه السلام به فرزندش محمّد فرمود: چقدر از خرجى اضافه آمده؟ گفت: چهل دينار. فرمود: آن را بیرون آور و صدقه بده. عرض كرد: آقا ديگر چيزى برایمان باقی نمی ماند. فرمود: صدقه بده، خداوند عوض آن را مي دهد، مگر نمي دانى که هر چيزى كليدى دارد و كليد روزى صدقه است، پس اينك صدقه بده. او به دستور امام عمل كرد، ده روز بيشتر نگذشت كه از جایی چهار هزار دينار رسيد. فرمود: پسرم، در راه خدا چهل دينار داديم و خداوند چهار هزار دينار در عوض آن به ما عطا کرد. (کافی ج 4  ص 9) |
|  | هارون بن جهم می گوید: وقتی امام صادق علیه السلام به حيره نزد منصور دوانيقى آمده بود، در خدمت امام بوديم. يكى از سرهنگان بچه‏اش را ختنه ‏كرد، غذایی فراهم کرده و مردم را دعوت كرده بود، حضرت صادق علیه السلام نيز بین دعوت شدگان حضور داشت. بر سر سفره هنگامی كه مهمانان مشغول خوردن غذا بودند، يك نفر از آنها آب خواست. قدحى كه شراب داشت آوردند، همين كه قدح به دست آن مرد رسيد، امام صادق از جا برخاست. پرسيدند: آقا چرا بلند شدید؟ فرمود: پيامبر ـ صلی الله علیه وآله ـ فرمود:‏ هر كس سر سفره‏اى بنشيند كه شراب در آن سفره خورده مى‏شود ملعون است. (کافی ج 6 ص268 |
|  | سليمان صيرفى گفت: خدمت حضرت صادق علیه السلام بودم، غذايى از گوشت بريان و چيزهاى ديگر آوردند. سپس ظرفى برنج آوردند، من همراه ایشان خوردم، باز فرمود: بخور! عرض كردم: خوردم، فرمود: بخور، مقدار علاقه شخص را به برادرش از آن مي فهمند كه تا چه اندازه در خوردن غذای خانه او رويش باز است، سپس با دست مبارك لقمه‏ اى برايم گرفت و فرمود: بايد اين لقمه را هم بخورى، خوردم. (کافی ج 6 ص 279  محمّد بن زيد شحّام گفت: نماز مي خواندم که چشم حضرت صادق علیه السلام به من افتاد، كسى را فرستاد و مرا خواست و فرمود: از كدام دسته‏اى؟ عرض كردم: از دوستداران شما.  فرمود: از کدام سرزمین؟ عرض کردم: از كوفه. سؤال كرد: در كوفه چه کسی را مي شناسى؟ عرض كردم: بشير نبّال و شجرة. پرسيد: آنها با تو چگونه رفتار مي كنند؟ عرض كردم: بهترين رفتارى كه امكان دارد. فرمود: بهترين مسلمانان كسى است كه بيشتر به درد مردم بخورد، به آنها کمک كند و سودمند باشد،  به خدا قسم شبى را به صبح نرسانده ام كه در مالم حقى باشد و در مورد آن از من بازخواست كنند. سپس پرسيد: چقدر پول براى خرجى دارى؟ عرض كردم: دويست درهم، فرمود: ببینم! نشان دادم، سى درهم و دو دينار بر آن افزود و به من داد، سپس فرمود: امشب شام را پيش من بخور. من غذاى شب را خدمت ايشان میل كردم، ولى شب بعد خدمتش نرفتم. فردای آن شب به دنبال من فرستاد، رفتم. فرمود: چرا ديشب نيامدى؟ به ياد تو بودم و منتظرت‏ شدم. عرض كردم: از طرف شما كسى نيامد به من خبر دهد. فرمود: من خودم خبر مي دهم. تا وقتى در اين شهر هستى، مهمان ما باش. حالا بگو ببينم، چه غذایى ميل دارى؟ عرض كردم شير. يك گوسفند شير دار براى من خريد، عرض كردم آقا، يك دعا به من بياموز. فرمود: بنويس: «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِيمِ يَا مَنْ أَرْجُوهُ لِكُلِّ خَيْرٍ وَ آمَنُ سَخَطَهُ عِنْدَ كُلِّ عَثْرَةٍ يَا مَنْ يُعْطِي الْكَثِيرَ بِالْقَلِيلِ وَ يَا مَنْ أَعْطَى مَنْ سَأَلَهُ تُحَنُّناً مِنْهُ وَ رَحْمَةً يَا مَنْ أَعْطَى مَنْ لَمْ يَسْأَلْهُ وَ لَمْ يَعْرِفْهُ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ أَهْلِ بَيْتِهِ وَ أَعْطِنِي بِمَسْأَلَتِكَ خَيْرَ الدُّنْيَا وَ جَمِيعَ خَيْرِ الْآخِرَةِ فَإِنَّهُ غَيْرُ مَنْقُوصٍ مَا أَعْطَيْتَ وَ زِدْنِي مِنْ سَعَةِ فَضْلِكَ يَا كَرِيمُ » آنگاه دستهاى خود را بالا برده و فرمود: «يَا ذَا الْمَنِّ وَ الطَّوْلِ يَا ذَا الْجَلَالِ وَ الْإِكْرَامِ يَا ذَا النَّعْمَاءِ وَ الْجُودِ ارْحَمْ شَيْبَتِي مِنَ النَّارِ» در اين موقع دستهاى خود را روى محاسن خويش گذاشت، وقتى برداشت، پشت دستهايش پر از اشك شده بود. |
|  | در پایان زندگی امام صادق  در حالیکه امام در بستر بیماری بسر می برد و آخرین لحظات عمر خود را سپری می کرد، به سختی چشم باز كرد و فرمود: بگویيد هر كس با من نسبت خويشاوندى دارد، بيايد. همه را جمع كرديم، نگاهى به آن ها نموده و فرمود: «ان شفاعتنا لا تنال مستخفا بالصلاة» شفاعت ما به كسى كه نماز خود را سبك بشمارد نخواهد رسيد. |

References:

https://www.welayatnet.com/fa/news/82187